

تاملی معرفت‌شناختی در باب علمیت و عینیت تاریخی

فیاض زاهد^۱

چکیده

این مقاله در صدد تبیین معرفت‌شناختی علیت و عینیت تاریخی است. بسیاری از متفکران تاریخ را یکی از منابع شناخت می‌دانند. از سویی اختلاف در باره ماهیت و وجود تاریخ خود مبحثی ریشه دار است. از سویی علمیت و عینیت در تاریخ، دارای اهمیت زیادی در تحلیل اصالت تاریخ است. زیرا تاریخ به سان دیگر ارکان دانش و معرفت بشری در حالی که منبعی برای تحلیل و کمک به درک دقیق‌تر رویدادهای بشری است، خود مویذ دانشی مستقل است. بدیهی است نمی‌توانیم با نگرش پوزیتیویستی با تاریخ مواجه شویم. اما مورخ می‌تواند هم از منظر علم تجربی و هم طبقه بندی رویدادها و داده‌ها به فهم فلسفی فرآیندها در تاریخ کمک کند. هرچند مورخان فارغ از داوری و نظام ارزشی نیستند، اما ناچار از تبعیت از الگوهای شناخته شده و مورد پذیرش محققین در حوزه فلسفه، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و البته علم معرفت-شناسی هستند. اگر چه نمی‌توان به تمامی جزئیات تاریخی دست یابیم اما عینیت‌سازی و تلاش برای علمی کردن متدها و تحلیل معرفت‌شناختی از پدیده‌های تاریخی، تفسیری عمیق‌تر و پویاتر را موجب می‌شود. این مقاله در صدد بیان این دریافت است که تاریخ علیرغم ادوار چهارگانه تحول‌زا، به تفسیر علمی از رویدادها محتاج است. می‌دانیم هرمنوتیک و برداشتهایی عام و فلسفی می‌تواند منشایی در تحلیل فرارویدادهای تاریخی داشته باشد، اما هم‌چنان به تحلیل علمی و علت‌العللی و درک جامع و کل‌گرا نیازمند است. این بزرگترین دست‌آورد مشترک مورخان و فیلسوفان در پیوند رویداد و معرفت است.

کلید واژه‌ها: علمیت و عینیت تاریخی، هرمنوتیک، معرفت‌شناسی

Fayyaz.zaahed@gmail.com

۱- استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۷/۲۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱/۲۵

مقدمه

شاید بیراه نباشد اگر تصور شود از ابتدای خلقت بشر پرسش در باب ماهیت و سرشت تاریخ بشر چه از منظر محتوا، چه از باب ماهیت روندها و اشکال گوناگون آن محل مذاقه بوده است. این که تاریخ چیست و از چه کارکردی برخوردار است؟ آیا می‌توان آن را در دسته‌بندی‌های رایج علوم وارد نمود؟ یا فارغ از دسته‌بندی‌های مرسوم جایگاهی را برایش متصور بود؟ همه این پرسش‌ها در عین آن که قدیمی هستند اما در دوران مدرن از اهمیت و شمول آن‌ها کاسته نشده است. شاید سخنی به گزاف باشد اما در ادراکات انسان پیش از تاریخ تا دوران مدرن، در پرسش‌های در باب ماهیت و اهمیت تاریخ و روندهای آن تغییرات شگرفی رخ نهاده است. چه بسا پژوهشگر آن سخنان از آغاز تاکنون در گوش و جان اهل فکر و معنا طنین‌انداز است. فراتر از آن یافتن این حقیقت که آیا می‌توان درباره تاریخ از علمی بودن آن یا عینی بودن رویدادهای تاریخی سخن گفت، به راستی علمیت و عینیت چه بازتاب و جایگاهی در محتوا و شکل روندها و رویدادهای تاریخی دارند؟ این مقاله در صدد تحلیل پاسخ به این سوالات و فهم اهمیت تاریخ در طول حیات بشری و ویژگی‌های آن است. دانستن این حقیقت که آیا می‌توان تاریخ را علمی دانست و اگر نه آیا این از اهمیت این نگره می‌کاهد؟ عینیت و قطعیت رویدادها از چه اهمیتی می‌تواند برخوردار باشد؟

نویسنده در این مقاله ضمن بیان نظرات خود در باب پرسش‌های مطروحه به تبیین علمی بودن رویکردهای مواجهه و چگونگی علمی شدن مفاهیم مرتبط با دانش تاریخ می‌پردازد. تلاش دیگر واکاوی روایت‌ها و نظرات فیلسوف مورخان و تحلیل نسبی انگارانه مفاهیم مورد بحث است. این که اگرچه شاید نتوان به‌سان ارسطو، آمپر و اسپنسر تاریخ را از جنس علوم زیستی و پوزیتیویستی انگاشت، اما روش‌های مطالعات تاریخی از متدهای علمی بهره برده و تحقق عینیت در تاریخ در چنبره ادراکات فیلسوفانه باقی نمانده است. علیرغم نگارش کتب و مقالات فراوان در این باب، هنوز نیاز به تحلیل بیشتر و پیوند معرفت‌شناختی میان علمی بودن رویدادها و اصالت تاریخ و عینیت پنداشتن این مفاهیم وجود دارد. این مقاله در صدد واکاوی دو مقوله علمیت و عینیت تاریخی است. موضوعی که می‌تواند بیش از این مورد ملاحظه محققان باشد.

علمیت تاریخی

علم یکی از برجسته‌ترین و ارزشمندترین کمالات انسانی است و بشر در طول ادوار مختلف درصدد نیل به آن بوده است، اما اینکه علم چیست؟ و علمی بودن چه مفهومی در بردارد نیازمند بازنگری دقیقی است (عبدالکریم سروش، ۱۳۵۷، ۲۴). باور عمومی بر آن است که علم دارای دو دسته تعریف است: یکی به معنی دانش و معرفت و دیگری به معنای علم در تعریف امروزی آن یعنی SCIENCE. حال برای ما این سؤال مطرح می‌شود که تاریخ را باید از کدام دسته بدانیم؟ چرا که اگر آن را در هر یک

تابلی معرفت‌شناختی در باب علیت و عینیت ۱۵۹

از این دسته‌ها قرار دهیم به تبع سؤالات گوناگونی سراغمان می‌آید. برای قرار دادن تاریخ در هر یک از این تعاریف ارائه شده باید به تحولات مفهوم علم در تاریخ علم که شاخه‌ای از فلسفه علم نیز است توجه داشته باشیم (کالینگوود، ۱۳۸۵، ۲۶۳).

در مباحث علم‌شناسی قرون اخیر می‌توان به چهار موج اصلی علم‌شناسی یا فلسفه علم اشاره کرد: موج اول علم‌شناسی ارسطویی، موج دوم پوزیتیویسم^۱ یا مثبت‌گرایی، موج سوم نگاتیویسم^۲ یا ابطال‌گرایی و موج چهارم تاریخ‌گرایان. که در ادامه هر کدام به اختصار بیان خواهد شد.

موج اول: در علم‌شناسی ارسطویی به طور مختصر می‌توان گفت که کار عالم‌خبر گرفتن از مقتضیات طبایع اشیاست و علم مجموعه‌ای از قضایای ثابت شده و گرد آمده حول محور (موضوع) خاصی است. علم ارسطویی به لحاظ جوهر علمی محافظه‌کار (بی‌ابداع)، غایت‌گرا، اثبات‌گرا، کل‌گرا و عاجز از پیش‌بینی بود و بیش از آنکه عالم را به تغییر جهان توانا کند، وی را در تفسیر آن یاری می‌کرد. مهم‌ترین نسبت‌هایی که ارسطو شیفته کشف‌شان بود، نسبت معلول و علت، ذات و ذاتی و طبع و طبعی بود (کار، ۱۳۸۷، ۹۸).

موج دوم: پوزیتیویسم به عنوان موج دوم فلسفه در قرن نوزدهم شکل و در قرن بیستم اوج گرفت. پوزیتیویست‌ها با چشم‌پوشی از علم‌شناسی ارسطویی می‌کوشیدند تصویر تازه‌ای از علم عرضه کنند. اینان متأثر از آراء کانت و هیوم و نیز با توجه به شکوفایی علمی در دوران رنسانس تأکید بسیاری در تمیز میان متدولوژی معرفت‌علمی (تجربی) از معرفت‌ها و دانش‌های دیگر و نیز اهمیت قائل شدن به علم تجربی داشتند. مبانی پوزیتیویسم عبارتند از: اجتناب و وداع با مباحث جدلی‌الطرفین متافیزیکی، روی آوردن به تجربه به معنای غلیظ کلمه و وضوح و سادگی روش علمی و وحدت روش علمی. عناصر پوزیتیویسم را نیز می‌توان عینیت، دقت و قطعیت دانست؛ هر چند که تبیین، قانون و پیش‌بینی را نیز می‌توان از عناصر پوزیتیویسم به شمار آورد (کالینگوود، ۱۳۸۵، ۱۶۵).

موج سوم: نگاتیویسم (ابطال‌گرایی)، کارل پوپر را می‌توان نماینده اصلی این موج دانست. فیلسوفان علمی همچون لاکاتوش^۳، کارناپ^۴، همپل^۵ و رایشناخ نیز از جمله متفکران موج سوم علم‌شناسی به شمار می‌روند.

1. Positivism.
2. Negativism.

۳. Imre Lakatos (۱۹۲۲-۱۹۷۴) فیلسوف مجارستانی الاصل ریاضیات و علم.

۴. Rudolf Carnap (۱۸۹۱-۱۹۷۰) فیلسوف و منطق‌دان و از چهره‌های برجسته حلقه وین و پوزیتیویسم منطقی.

۵. Gustav Hempel Carl (۱۹۰۵-۱۹۸۸) فیلسوف آلمانی و از چهره‌های شاخص پوزیتیویسم منطقی که در عین حال منتقد این‌گرایش نیز بوده است.

۱۶۰ دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

موج سوم فلسفه علم با موج دوم اشتراکات و افتراقاتی دارد: ۱- وجوه اشتراک ابطال‌گرایی را با پوزیتیویسم می‌توان بر تأکید بر تافته جدابافته بودن علم و تمایز قائل شدن میان معرفت علمی با سایر معرفت‌ها دانست ۲- تأکید بر بی‌غرضی عالمان ۳- وحدت روش علمی ۴- انباشتگی و تکاملی بودن علم و منطق ۵- دستوری بودن فلسفه علم. اما وجوه افتراق ابطال‌گرایی با پوزیتیویسم را می‌توان در: ۱- مخالفت با اثبات‌پذیری یا تأیید‌پذیری ۲- تأکید بر ابطال یک قضیه به جای اثبات آن ۳- مخالفت با استقراء به معنی انبوه مشاهدات برای اثبات یک نظریه در زمینه مخالفت با اصول موضوعه طرح کرد (سروش، ۱۳۵۷، ۵۲).

موج چهارم: فلسفه علم، یعنی توجه به جنبه‌های تاریخی علم که با کارهای توماس کوهن^۱ شناخته می‌شود. کوهن در واقع با انتشار رساله "ساختار انقلاب‌های علمی" چرخشی را در مباحث فلسفه علم ایجاد کرد و منجر به ظهور موج چهارم شد که می‌توان به افرادی چون: فایرابند،^۲ اشتگمولر،^۳ کوایره،^۴ کواین^۵ و هنسون^۵ نیز اشاره کرد. فیلسوفان موج چهارم که با رعایت احتیاط علمی می‌توان آنان را نسبی‌گرایان نامید، به مخالفت با پوزیتیویسم و ابطال‌گرایی و رد و طرد مبانی و عناصر این دو پرداختند. طرفداران موج چهارم فلسفه علم معتقدند که علم را نمی‌توان تافته جدابافته دانست؛ چرا که فرآورده‌های انسانی از جمله هنر، دین، سیاست، علم و ... کاملاً با توانایی‌های انسان و روابط اجتماعی و سیاسی درهم پیچیده است. از این رو تاریخ اولاً عقلانیت برنمی‌دارد و نظم و ضابطی منطقی میان ادوار و نظامات متوالی و متفاوت آن به چشم نمی‌خورد و ثانیاً تاریخ علم سخت به روانشناسی و جامعه‌شناسی عالمان آمیخته می‌شود (سوروکین، ۱۳۷۷، ۳۱۳). فلسفه علم در این مرحله با جامعه‌شناسی علم سخت نزدیک است. لذا اثبات «علمیت تاریخ» به «وجود علیت در رخدادهای تاریخی» بستگی دارد. از سوی دیگر و با تکیه بر منطری متفاوت می‌توان این‌گونه ادعا کرد که علم بودن تاریخ به این بستگی دارد که ضوابطی در کار باشد و در کار بودن ضوابط بستگی به این دارد که روابط علی و معلولی در کار باشد. اگر روابط علی و معلولی در کار نباشد، ضوابطی هم در کار نخواهد بود (کناررودی، ۱۳۸۷، ۱۱۴). اینجاست که پای تصادف به میان می‌آید. اگر پای تصادف به میان بیاید در اینجا علم معنی

۱. Thomas Samuel Kuhn (۱۹۲۲ - ۱۹۹۶) مورخ و فیلسوف آمریکایی که یکی از تأثیرگذارترین فیلسوفان علم در قرن بیستم محسوب می‌شود. شناخته شده ترین کتاب او ساختار انقلاب‌های علمی است که در آن به ارائه معیارهایی برای تشخیص انقلاب علمی می‌پردازد.

۲. Paul Karl Feyerabend (۱۹۲۴ - ۱۹۹۴) فیلسوف اتریشی.

3. Wolfgang Stegmüller.

۴. W. V. Quine منطق‌دان و فیلسوف تحلیلی قرن بیستم. او با ارائه نقد نحله مثبت‌گرای منطقی به انتقاد از نقد عقل محض امانوئل کانت پرداخت.

5. Hanson.

تابلی معرفت شناختی در باب علمیت و عینیت ۱۶۱

ندارد، چون علم عبارت است از: کشف یک سلسله قوانین کلی در موضوع خاص.

تاریخ علمی

از اولین کسانی که متوجه این نوع بحث در تاریخ شد منتسکیو است. تا پیش از وی تاریخ صورت علمی نداشت، زیرا مورخان صرفاً وقایع را متعرض می شدند بدون اینکه به علل آن توجهی کنند. (کار، ۱۳۸۷، ۱۲۹). آن هم وقایع جزئی که عمدتاً مربوط به زندگی اشخاص بود نه وقایع مربوط به حالات جامعه و تحولات اجتماعی (مطهری، ۱۳۸۷، ۲۰۲). این نگره هر چند در راستای تحلیل تاریخ بود اما رویکردی معرفت شناختی داشت و اتفاقاً با آموزه های مسلمانان در تحلیل مبانی معرفت شناسی در انطباق بود.

موضوعات مهم دیگری که مورد توجه فیلسوفان تحلیلی و مورخان قرار دارد، به رابطه علی در تبیین تاریخی مربوط است. وقتی می گوئیم جنگ داخلی آمریکا معلول درگیری اقتصادی مناطق شمال با جنوب بوده است، چه مسائلی در این جمله دخیل هستند؟ آیا برقراری نسبت علی نیازمند تشخیص یک نظم علی است؟ مثلاً آیا دوره های فزاینده تورم موجب بی ثباتی سیاسی می شوند؟ یا وقایع تاریخی در شرایط یکسان مجدداً به همان شکل رخ می دهند؟ اکثر فلاسفه تحلیلی با این نوع سوالات از منظر پوزیتیویستی برخورد می کنند. اساس این نظریه با تکیه بر فرضیات هیوم شکل یافته است؛ یعنی اینکه علیت چیزی نیست جز یک همزمانی همیشگی. فیلسوفان تحلیلی نیز به مدل قانون کلی گرایش پیدا کردند؛ زیرا این مدل می توانست نظریه علیت تاریخی را توجیه کند.

استدلال بر اساس شرایطی که بوجود نیامده اند روشی برای کشف شرایط لازم یا کافی وقوع حادثه است. گفتن اینکه «الف» برای وقوع «ب» ضروری بود مستلزم این است که نشان دهیم «ب» اتفاق نمی افتاد اگر «الف» نبود. آشکار است که در رخداد های علی هیچ عامل واحدی به تنهایی برای وقوع یک اتفاق ضروری نیست و نتیجه بوسیله ترکیبی از عوامل وابسته به هم حاصل شده است. بنابراین اختصاص یک دلیل برای فلان عمل تاریخی در عین حال تشخیص علت نتایج آن عمل هم هست. موازی با این علت یابی فراهم کردن تفسیری قانع کننده از دلیلی عقلانی که انسانی را در نمایش تاریخ به عمل آورده، ممکن است. (لیتل، ۱۳۸۹، ۹). باید به این نکته نیز اشاره داشت که فیلسوفان تحلیلی دهه ۱۹۶۰ به یک امر حیاتی توجه نکردند و آن امکان جستجوی مکانیسم علی در پیچیدگی وقایع تاریخ است. آنها توجه نکردند که روایات معمولاً برداشتی از وقایع هستند؛ وقایعی که خود علت و مقدمه وقایع بعدی می باشند. در مقابل فلسفه، علوم اجتماعی پشتوانه محکمی برای تبیین های تاریخی فراهم کرده است. تبیین هایی که معطوف به یافتن مکانیسم های علی است.

مثلاً بعضی از دانشمندان برای تفسیر نقش حوادث در علمیت تاریخ از راه دیگری وارد شده اند، یعنی به جای تعلیل حوادث به تفسیر حوادث پرداخته اند (یوکیچی، ۱۳۷۹، ۲۰۱). حال ببینیم که «تعلیل حوادث» با

۱۶۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

«تفسیر حوادث» فرق دارد یا در طول هم قرار دارد؟ اما این نکته را باید افزود که از دید علم منطق هر تفسیری در نهایت به تعلیل منتهی می‌شود. بنابراین تفسیر در طول تعلیل قرار دارد نه در عرض آن. در نتیجه تفسیر حوادث، تفصیل همان تعلیل است و چندان تفاوت کلی با همدیگر ندارند. آنگاه نویسنده برای اثبات نظریه خویش به عوامل ذیل اشارتی دارد که کلیات آن از قرار زیر است:

۱- پرهیز از یکتاگرایی و توجه به تمام علت‌های احتمالی

مورخ نباید یکتاگرا باشد، یعنی توجهش را به یک علت خاص معطوف کند، بلکه باید کوشش کند تا همه علل را مطرح کند، چون اگر بخواهد دائماً به یک موضوع نگاه کند و علل دیگر را نبیند به اشتباه می‌افتد.

۲- تحلیل علت‌ها

وظیفه دوم مورخ تحلیل علل است. یعنی ممکن است که علل در عرض یکدیگر و بی‌ارتباط به یکدیگر در حادثه‌ای مؤثر باشند و از طرفی هم ممکن است تقدم و تأخر داشته باشند، یعنی یکی علت است و دیگری علت است و دیگری هم علت است.

۳- روشن کردن چینش علت‌ها

روشن کردن چینش علت‌ها وظیفه دیگر مورخ است، یعنی بفهمد کدام علت اولی است و کدام علت دومی، یا در مقابل کدام علت‌ها هستند که هیچ‌کدام نسبت به یکدیگر تقدم و تأخر ندارند. ممکن است به دو علت اصلی که در عرض یکدیگرند برسد و ممکن است به سه علت اصلی برخورد نماید. نتیجه اینکه وظیفه دوم مورخ این است که علل را مرتب نماید (لیتل، ۱۳۸۹، ۷).

فارغ از لفاظی‌های فلسفی در این باب، علمیت تاریخی از منظرهای دیگر نیز محل تأمل است؛ مثلاً یکی از نویسندگان مسلمان درباره علمیت تاریخی نوشته است که:

تاریخ از وقایعی تکوین یافته است که یکبار در گذشته و برای همیشه واقع و حادث شده است، ولی علم متکون از حقایقی است که دائماً قابل وقوع و تکرار است. «تاریخ به زمان مرتبط است و خاصیت زمان غیر قابل اعاده شدن است. اسپینگلا این عمل مورخ را در ارتباط با تاریخ نوعی روشن بینی از سر الهام می‌نامید (آیینه‌وند، ۱۳۸۷، ۸).

اما محقق دیگری این برداشت را قبول نمی‌کند و معتقد است که:

مواد تاریخ را چیزهایی تشکیل می‌دهند که در گذشته موجود بوده و در حال حاضر نیز وجود دارند. یا به صورت گزارش‌ها و روایات تاریخی یا به صورت آثار و بقایای پدیده‌هایی که وجود داشته‌اند و یا به شکل نتایج حوادثی که حادث شده‌اند (شکوری، ۱۳۸۰، ۴۳).

تابلی معرفت شناختی در باب علیت و عینیت ۱۶۳

اما مسئله تکیه بر مواد و ماهیت عینی رویدادها مجادله برانگیزترین بخش این بحث بوده است. در باب چگونگی اتکاء ما به خیال و رویا و بازیابی حقیقت و انکار آن توسط روش اندازه گیری دکارتی به مباحث فراوانی برمی خوریم. فیلسوفی چون مالبرانش با الهام از دکارت انتقادات عمیقی را با توجه به اتکاء غیر ضرور به ماهیت روش های خیالی و غیر تخصصی ادراکات و منبعی برای شناخت طرح می کند. او تخیل را مایه همه توهماتی دانسته که ادراکات انسانی را تحت تاثیر خود قرار داده است (مهرگان، ۱۳۸۷، ۲۰). در اینکه نمی توان از خیال و متعالی ترین بخش توانایی روح انسانی در گذشت تردیدی نیست، اما سخن آن است که خیال نمی تواند بر جای حقیقت نشیند. این همان ظرافتی است که هایدگر بدان اشارت دارد. دانش پوزیتیویستی همواره اشیاء و امور را توضیح می دهد در حالی که دانش درایتی و تفهیمی آنها را می فهمد. جیامباتیستا ویکو که اثرش به نام "علم جدید" در ۱۷۲۵ انتشار یافت، سلسله مراتب رشته ای ارسطویی را واژگون می شمرد، زیرا ویکو بر این عقیده است که به حقیقت بیشتر می توان از راه تاریخ دست یافت تا علوم. جهان طبیعی که به دست پروردگار ساخته شده فراسوی درک انسانی است. در حالی که به عکس گذشته باید درک پذیر باشد؛ زیرا بنا به تعریف به دست خود انسان ها ساخته شده است (سانگیت، ۱۳۷۹، ۱۷۷). هگل در پیش گفتار پدیدارشناسی می نویسد: شناخت علمی بیشتر اقتضا دارد که ما خود را وقف حیات موضوع کنیم یا ضرورت درونی این موضوع را حاضر داشته باشیم و بیان کنیم. شناخت علمی با جذب شدن عمیق در موضوع خود این نگاه گذرا را که فقط بازتاب دانش در خودی خویش برون از مضمون است فراموش می کند. این نوع روش تعقل روش خاص هگل است (هیپولیت، ۱۳۸۶، ۸۸).

والش نیز از ضرورت نیاز به تخیل در امر تاریخ نگاری دفاع می کند، ولی این به مفهوم جایگزینی ارزش - های ادراکی در علمیت تاریخی نمی تواند به حساب آید. اما علمیت تاریخی این حقیقت را متبادر می نماید که فارغ از لفاظی های کانتی و دکارتی در باب اهمیت مشاهده و تجربه های پوزیتیویستی تاریخ را نمی توان یله و بدون هدف و برنامه دانست. از اسلام گرفته تا یهود و مسیحیت باور به رستگاری، هدایت و خلیفه الهی انسانی دارند و باور به ظهور منجی در بردارنده این نکته بدیع است که آنها تاریخ را رها شده و صدفه ای نمی دانند. وقتی در می یابیم که مارکسیسم هم در این نگره همچون ادیان آسمانی می اندیشد تأمل ما هوشمندانه تر می نماید. مرتضی مطهری رهیافت های خود از آیات قرآنی را هم جهت با علمیت تاریخی آن که تعیین کننده مواجهه نهایی انسان با شر و در نهایت غلبه خوبی ها بر بدی هاست استقرار می بخشد (مطهری، ۱۳۸۷، ۱۷۹). او بر این ایراد پوزیتیویست ها که تاریخ را نمی توان در لابراتوارها جست، چنان که خداوند را نمی توان به زیر چاقوی جراحی برد، اینگونه پاسخ می دهد که تجربه تاریخی خود تجربه ای موثر است، تاریخ خود یک لابراتوار بزرگ است.

۱۶۴ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

علمیت تاریخ به مفهوم علوم طبیعی قطعی نیست، اما از آنجا که ما یک روش اتخاذ می‌کنیم و موضوع مشخصی داریم و برای رسیدن به واقعیت‌های گذشته تلاش می‌کنیم، اگر همین را در تعریف علم کافی بدانیم در آن صورت تاریخ هم یک علم است. چنین رهیافتی، علمیت تاریخی را به مثابه آنکه علم انبانی فرض شود که ما هر رهیافت و رویدادی را که از بیرون برداشته‌ایم به داخل آن می‌ریزیم، از اساس غلط می‌داند. شرح تاریخی خوب و علمی همانند داستان واقعی دارای وحدت و پیوستگی موضوع است. فرق اساسی علم و معرفت علمی با توصیفات و اطلاعات پراکنده این است که داده‌های علمی همگی به نحوی منظم با یکدیگر مرتبط و پیوسته‌اند. یکی از اصلی‌ترین خصیصه‌های علم این است که از مجموعه اطلاعاتی شکل گرفته که بر اثر تلاش برای مطالعه موضوعی معین به نحوی منظم به دست آمده و در این راه از سلسله اصول معینی پیروی شده است.

واقعیت و نگرانی‌های مورخ

از دیگر سو، علم تاریخ حاصل تعاملات مورخ با وقایع است که در این تعامل تفسیر مورخ بر رویدادها تحمیل می‌شود؛ زیرا هر نگاه مورخ به گذشته خواسته یا ناخواسته بر انبوهی از پیش فرض‌ها، ارزش‌ها، داوری‌ها، نظریه‌ها و ملاحظات متعدد سیاسی، اخلاقی، مذهبی، ملی، فرهنگی و ... مبتنی است (زریاب خویی، ۱۳۸۳، ۴۴-۴۵). در واقع مورخان با عینک و چارچوب خاصی به رویدادها و جهان پیرامون خود می‌نگرند. رابطه انسان با محیط خود نظیر رابطه مورخ با موضوع است. مورخ نه غلام حلقه به گوش و نه فرمانروای مستبد واقعیات است. رابطه مورخ و واقعیات بر پایه مساوات و دادوستد استوار است. او با گزیده‌ای از واقعیات و نیز تفسیری که از آنها بدست می‌دهد تاریخ می‌نگارد. مورخ بدون واقعیات بی‌معنا است، واقعیات نیز بدون مورخ مرده و بی‌معنا هستند. هر مورخی که در صدد برآید تا میدان عمل خود را گسترش دهد می‌ترسد مبدا آنها را که نکات دقیق‌تر را می‌جویند و در نتیجه دید ریزبین‌تری از واقعیات‌ها دارند، مچشان را بگیرند. وقتی مدام به کسی بگویند در این مورد و آن مورد اشتباه می‌کند، آدمی را مستاصل و خواننده را به تردید می‌اندازد که آیا اینها برای او می‌نگارند یا در رقابت با یکدیگرند (توین‌بی، ۱۳۷۰، ۶۹). اینک به خوبی می‌دانیم که دلایل فراوانی برای تمایز یک تحقیق در علوم انسانی و علوم طبیعی وجود دارد که با اشاره به برخی از آنها شاید کمک به درک بهتر و کارآمدتری از حوزه عمل و انتظاراتی که از این دو مجموعه می‌خواهیم به دست دهد. سه دلیل عمده ای که می‌توان در اینجا به آنها اشاره نمود عبارتند از:

الف) ماهیت بشری با موجودات صرفاً طبیعی و فاقد شعور یکی نیست. انسان ماهیت متغیر و متحولی دارد و متأثر از فرهنگی است که در آن زندگی می‌کند. لذا اگر تبیین‌هایی در باره رفتار و کردار انسان وجود داشته باشد، نمی‌تواند بر اساس قانون علت و معلولی مشابه علوم طبیعی باشد.

تابلی معرفت‌شناختی در باب علیت و سببیت ۱۶۵

ب) رفتار انسان غایاتی دارد که خود را در انگیزه‌ها، مقاصد، آرمان‌ها و آمالی که می‌کوشند در آینده به دست دهند متجلی می‌سازد. در نتیجه اگر بخواهیم رفتار انسان را به گونه‌ای رضایت‌بخش تبیین کنیم باید قبل از هر چیز آن رفتار، انگیزه‌ها و مقاصد را بشناسیم و این تبیین از راه تفهیم بدست می‌آید.

ج) مورخان به رویدادهایی که تنها یک بار رخ داده‌اند می‌پردازند، نه طبیعتی که تکرار شونده هستند. مورخان از انقلاب‌ها و تحولات به صورت عام سخن نمی‌گویند، بلکه انقلاب‌ها و تحولات خاص و مشخص را مدنظر قرار می‌دهند و چون این رویدادها یگانه و منحصر به فرد هستند نمی‌توان بر اساس قوانین عام تبیین‌شان کرد.

یکی از بهترین پاسخ‌ها درباره رابطه علم با تاریخ را محقق مسیحی معاصر، ژاک ماریتین^۱ ارائه می‌دهد. او بر این باور است که تاریخ نیازی به پاسخ‌گویی به سوالات مربوط به حوزه علم ندارد. بلکه از نظر او مهم‌ترین مسأله عملکرد علمی تاریخ است (Maritain, 1966, 3). مهم آن است که تاریخ رفتار را مبتنی بر سیستمی خردمند بنیاد نهد. او تأکید می‌کند که ما برای بسیاری از دانش‌ها و هنرها از مفهوم فلسفه آن هنر یا دانش استفاده می‌کنیم اما هیچ‌گاه درباره جایگاه علمی آنها نمی‌پرسیم. مثلاً فلسفه هنر آیا هنر علمی است؟ پس ضرورتاً وقتی از علم سخن می‌رانیم می‌توانیم از مفهومی عام حرف بزنیم و این بدان معنا است که ما تفکیک روشنی میان دانش و پوزیتیویسم قائل هستیم (Ibid, 4).

تعبیر ماریتین نیز تشابهی به تفاوت‌انگاری استانفورد از عملکرد تاریخ و فلسفه نیز دارد. استانفورد تأکید می‌کند که: "فلسفه و تاریخ دو راه متفاوت و دو منظر گوناگون برای رویت جهان هستند. هر دو مستقل و با ارزش‌های خود به داوری درباره جهان می‌پردازند (Stanford, 1998, 7). اگرچه تعبیر هگلی از فلسفه و تاریخ انتظار معنادارتر و البته فرارونده‌تری به نسبت استانفورد از این دو رهیافت و آموزه بشری به دست می‌دهد (Walsh, 1960, 27).

تبیین تاریخی مستلزم بازسازی شخصیت و روحیات کسانی است که عواملان تاریخ بوده‌اند. به علاوه نیازمند احیای شرایط و مقتضیاتی است که عواملان تاریخ در آن به انجام نقش‌های تاریخی مبادرت ورزیده‌اند. طبیعتاً این تبیین هنگامی با کامیابی همراه است که مورخ احساس کند گذشته مورد مطالعه خود را دوباره در حال تجربه کردن است.

جوزف نیزدیک و جان ساندرس این مفهوم را به قوامداری تاریخ بشر از زمان موسی و بودا تا دوره عیسی و محمد (ص) پیوند می‌دهند. اینکه تاریخ بشر در چشم‌اندازی از نگره الهی رقم خورده است که می‌توان بر

1. Jacques Maritain.

۱۶۶ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

اساس آموزه‌های مسیحیت نامش را «از منظر چشم خداوند»^۱ معنا نمود (Nizdik and Sanders, 1996, 2). تمام آن بازیگران چه پیامبران و چه انسان‌های کوچک تر در این مدل قابل درک بودند. سنت اگوستین به آن «خداگرایی» می‌گفت. عرصه ای که رویدادهای تاریخی را با وضوح عقلانیت، اخلاق‌گرایی و البته مبتنی بر یک نقشه قابل تحقق می‌دانست (هارتناک، ۱۳۷۸، ۱۴۵). در دوران معاصر نیز متفکرانی چون ویکو و هردر به دنبال فهم سازی یا درک‌نمایی^۲ در تاریخ بودند. آنها بر این باور بودند که تاریخ را قصد و مسیر^۳ و هدفی روشن در دراز مدت^۴ است. مهم‌ترین نگره در این حوزه هم‌چنان به هگل تعلق دارد. او بر این باور بود که رئالیسم تدریجی آزادی انسانی^۵ در طول تاریخ قابل رهیافت بود، حتی در عصر برده داری و استبداد (Audi, 1997, 671). جالب آنکه حتی کارل مارکس در تحلیل اقتصادی خود از تاریخ و بعدها در قرن بیستم آرنولد توین بی در اثر دوازده جلدی خود با نام «مطالعه تاریخ» و اسوالد اسپینگلر در کتاب معروف خود «سقوط غرب»^۶ بر این راه پای فشرده‌اند (Ibid, 672).

عینیت تاریخی

عینیت تاریخی نیز به سان مفهوم علمیت تاریخی دغدغه‌های رفیعی را سبب شده است. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که ذهن مورخین و حتی فیلسوفان تحلیلی تاریخ را به خود مشغول داشته است موضوع عینیت در تاریخ است. آیا دانش تاریخ می‌تواند گذشته را عیناً بازنمایی نماید؟ آیا تأکید، نادیده گرفتن، انتخاب، تفسیر و بازنمایی تاریخی وابسته به دید فردی مورخ است؟ آیا بار ارزشی رفتارهای انسان جمع‌بندی بی‌طرفانه مورخ را مخدوش نمی‌سازد؟ چنانکه جان پسمور^۷ اشاره کرده این امر مشکلات مهمی را بوجود می‌آورد. (لیتل، ۱۳۸۹، ۸) اولین مشکلی که در سنت تحلیلی مورد بررسی بسیار قرار گرفته بار ارزشی رفتار اجتماعی است. دومین مشکل این است که تفاسیر مورخان خود دارای بار ارزشی است و این مسئله ابهامات و سؤالات فراوانی را درباره ظرفیت عین‌گرایی یا بی‌طرفی خود مورخ برمی‌انگیزد. آیا متفکر می‌تواند فارغ از دل‌بستگی‌های ارزشی خود و بدون لحاظ تعصبات گوناگونی که با دسته‌بندی‌های متفاوت می‌توان به آنها اشاره داشت دست به تحلیل تاریخ و روایت‌سازی عینی از رویدادها نماید؟ آیا اصلاً واقعیت تاریخی معینی وجود دارد که بتوان آنها را از تفاسیر پسینی بی‌نیاز دانست؟ آیا تاریخ به ذات خود عینیتی مستقل است و به کمک‌های تفسیر‌گرایانه

1. God,s Eye View.
2. Intelligibility.
3. Purpose and Direction.
4. Long- term direction.
5. Gradual Realization Of Human Freedom.
6. Decline Of The West.

۷. John Passmor فیلسوف و بوم‌شناس استرالیایی و استاد دانشگاه ملی استرالیا.

تالی معرفت‌شناختی در باب علیت و عینیت ۱۶۷

نیازی ندارد؟ آیا واقعیتهایی که نام «انقلاب فرانسه» به آن اطلاق می‌شود، وجود دارد؟ و آیا اصلاً از روایت‌های مختلف انقلاب فرانسه می‌توان به یک جمع‌بندی رسید؟

محقق و ارزش‌های دینی

دانیل لیتل^۱ توضیح می‌دهد که برای هر کدام از سؤالات فوق پاسخ‌هایی وجود دارد؛ اول اینکه در مورد ارزش‌ها باید گفت در آشتی بین ایده محقق و ارزش‌های دینی هیچ مشکل بنیادینی وجود ندارد. محقق که با دقت بسیار در حال ترسیم ارزش‌های دینی شخصیتی تاریخی است و با ارزش‌های مذهبی آن شخص اصلاً موافق نیست، شاید این تحقیق را به خوبی انجام ندهد، اما در راه تحقیق درست هیچ مانعی وجود ندارد. او می‌تواند کلیت گفتارها، کردارها و رسوم مختلف فرهنگی را به درستی انجام دهد. این موضوع ما را به راه حل دوم می‌رساند، یعنی امکان بی‌طرفی محقق. بسیاری از یافته‌های تحقیقی به ما این نوید را داده است که مورخ با سخت‌کوشی و انصاف رهیافت‌های خود را فارغ از نگاه ایدئولوژیک ارائه داده است. در اینجا سؤال در باره عینیت گذشته مطرح می‌شود. آیا اساساً بنیانی برای اعتقاد به خصوصیات معین و عینی وقایع و شرایط گذشته وجود دارد؟ خصوصیتی که مستقل از روایت ما باشند؟ آیا واقعیتهایی مستقل از روایت در لایه زیرین ساختارهای تاریخی وجود دارد که مورد رجوع مورخین قرار گیرد؟ مثلاً وجود فی نفسه امپراطوری روم، دیوار بزرگ چین و... اگر ما تمایز بین عینیت وقایع، رفتارها و شرایط گذشته، عینیت وقایع معاصر که نتیجه گذشته هستند و عینیت موجودیت‌های تاریخی را درست تشخیص دهیم راه خود را از بین این مسائل خوب پیموده‌ایم (کالینگوود، ۱۳۸۵، ۳۸۱).

تعهد به دانستن، شناختن و یافتن حقیقت، مورخان، دانشمندان و فلاسفه را به طور یکسان مکلف می‌سازد؛ لیکن تصور می‌رود گاهی برای نیل به عینیت ناچاریم از ارزش‌های رایج عبور نماییم. عینیت به طرح مسائل واقعی رویدادها می‌پردازد. ولی هرگونه مجادله در این باب باید دو اصل بدیهی و ساده را مدنظر قرار دهد: یکی اینکه وقایع گذشته گرچه تاکنون دیگر در معرض ادراک قرار ندارند، اما به هر حال به وقوع پیوسته‌اند و در زمان خود همان قدر واقعی و عینی بوده‌اند که وقایع و حوادث لحظه حاضر واقعی هستند. دیگر اینکه به هیچ وجه نمی‌توانیم نظری اجمالی به گذشته داشته باشیم. گذشته را همواره باید از یک یا چند دیدگاه و چشم انداز خاص مورد توجه قرار داد؛ وانگهی باید تأکید نمود که توجه به عینیت به معنای کنار نهادن گرایش‌ها و باور یا ارزش‌ها نمی‌تواند باشد (نوذری، ۱۳۸۷، ۱۰۷-۱۰۶). عینیت در تعقیب حقیقت خود یک ارزش است. این وقایع از خود ارزشی برای درک واقعیت به جای می‌گذارند و این رهنمودها کلید درک مفاهیم گذشته

۱. Daniel Little استاد فلسفه.

۱۶۸ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

است (Walsh, 1960, 22). مفهوم عینیت در تاریخ برای بررسی انتقادی رویدادها کاربرد دارد و این امکان را به خواننده می‌دهد تا به امکان دست‌یابی به حقیقت امیدوار باشد (Ibid, 23). زیرا تمرکز مورخان بر انسان و رویداد همانند تمرکز که دانشمندان بر رویدادهای علمی و دانش علمی دارند اهمیت دارد. اما در دوران ما هم مورخان و هم جامعه‌شناسان به صورت مشترک بر رویدادها و نظریه توجه دارند. برای نمونه می‌توان از چارلز تیلی،^۱ ارنست گلنر،^۲ امانوئل لروی لودری^۳ و لوید^۴ یاد کرد (Stanford, 1998, 43).

ما از تاریخ توقع نوعی عینیت راستین را داریم. عینیتی که متناسب با آن باشد. عینیت در اینجا باید در معنای معرفت‌شناسانه دقیق آن مراد باشد. چیزی عینی است که تفکر روشمند تدارک دیده، به نظم درآورده و دریافت شده است که می‌تواند چیزی را به آدمی بفهماند (ریکور، ۱۳۸۹، ۱۱).

رابطه عینیت با واقعیت

عینیت همان چیزی که سانگیت^۵ از آن با عنوان تعهد مورخین در دریافت آن چیزی که «در گذشته روی داده» تعبیر می‌کند. تعبیری که از نظر جورج کلارک^۶ در مقدمه‌ای که بر تاریخ عصر جدید کمبریج نوشته بود چندان پایه و اساسی ندارد، زیرا از نظر او تا زمانی که «پای افراد و عقاید شخصی‌شان در میان است، حقیقت تاریخی و عینی وجود ندارد.» (کار، ۱۳۷۸، ۳۲) اما کار، به این ایراد پاسخ بایسته‌ای می‌دهد. از نظر او اگر به کوه از زوایای مختلفی نگریسته شود اشکال متفاوتی را به ما نشان می‌دهد، اما این بدان معنا نیست که اصلاً فاقد شکلی عینی و نامحدود است. او عینیت را در تاریخ اینگونه معنا می‌کند که عینیت در تاریخ عینیت امر واقع نیست، بلکه رابطه میان واقعیت و تفسیر و میان گذشته، حال و آینده است. او نگرشی پیش‌برنده را در اهمیت عینیت تاریخی فرا رو قرار می‌دهد؛ گویا برای عینیت تاریخی واجد یک بار ارزشی است. تاریخ تنها موقعی مفهوم و عینیت پیدا می‌کند که بین گذشته و آینده رابطه‌ای به هم پیوسته برقرار کند.

حقیقتی که از نظر گونتر شولته تنها با تکیه بر «حقیقت محسوس» قابل درک و دستیابی است (شولته، ۱۳۸۷، ۹۱). درک این نکته برای تاریخ‌نگاران اهمیت دارد که دریابند در گذشته چه چیزی روی داده است تا آنها را با دقت ثبت نمایند. به تعبیر لوسین در سده دوم پس از میلاد، باید موضوع را به صورتی که هست یا بود تشریح

۱. Charles Tilly (۲۰۰۸-۱۹۲۹) مورخ، عالم سیاسی و جامعه‌شناس آمریکایی.

۲. Ernest Gellner فیلسوف و انسان‌شناس اجتماعی. او از مدافعان سرسخت عقلگرایی انتقادی بود و همواره به جایگاه عقل در امور بشری توجه ویژه‌ای داشت.

۳. Emmanuel Le Roy Ladurie مورخ فرانسوی.

۴. Christopher Loyd.

۵. Beverley Southgate.

۶. George Clark.

تابلی معرفت شناختی در باب علیت و عینیت ۱۶۹

کنند. این دیدگاه متضمن باوری مبنی بر وجود واقعیت یا حقیقت سپری شده‌ای است که در انتظار کشف و توصیف است.

اما گاهی مجبور می‌شویم روایتی را بر روایت دیگر ترجیح دهیم و سایر رهیافت‌ها را به کناری نهیم. این همان حقیقت است که ادراکات ما در چنبره پیچیده‌ای از روش‌ها، تلاش‌ها و متدشناسی اطلاعات متقن و البته گرایش‌ها و تمایلات درونی ما شکل می‌گیرند. به تعبیر بورکهارت با همه تلاشی که به کار می‌بریم شاید نتوانیم به آن عینیت واقعی و یکسانی که مورد قبول همه گرایشات باشد دست یابیم. شاید در اینجا بتوان آینده-گرایی کار را برای تبیین بهتر «عینیت‌گرایی معطوف به آینده» درک کرد (مهتا، ۱۳۶۹، ۱۳۵). والش ما را به ادراکی هنرمندانه در تردید و یا ترجیح دریافت‌ها و یا رویدادها فرا می‌خواند (Walsh, 1960, 21).

تاریخ عینی

این بدینی در باب دستیابی به عینیت تاریخی گاهی تا به آنجا پیش رفت که پیتر گیل^۱ نوشت: «اگر چیزی به اسم تاریخ عینی وجود داشت مردم مدت‌ها پیش نظر قطعی خود در باره ناپلئون را پیدا کرده بودند» (مهتا، ۱۳۶۹، ۱۳۵). این شکاکیت دکارتی دامن بسیاری چون کیت جنکینز^۲ و ناویک^۳ در کتاب «رویای شریف» را نیز گرفته بود؛ اینکه هرگز نمی‌توان گذشته را به خوبی درک نمود (احمدی، ۱۳۸۷، ۱۷۳). دابلیو گالی^۴ تاریخ را تا حد داستان‌های کم مایه پایین کشید. آرتور سی دانتو^۵ که از فیلسوفان تحلیلی بود آرزوی تاریخ نگارانی چون رانکه^۶ و درویزن^۷ برای درک ماهیت تاریخی را ناصواب دانست.

در بیشتر چارچوب‌ها و قواعد روشنگر یا روشنفکرانه حوادث با شواهد همراه و پشتیبانی می‌شوند. ریاضیدان‌ها نظریه‌های اثباتی دارند، بیوشیمیست‌ها آزمایشات را در اختیار دارند و مورخان اسناد را. شما تنها نمی‌توانید بگویید آنچه اتفاق افتاده را قبول دارید، به صرف آنکه تنها خودتان را قبول دارید. به سختی می‌توان پذیرفت که ادعای یک فرد تبدیل به یک گفتمان فردگرایانه تلقی شود، وقتی نمی‌توانند از طریق مباحثات قیاسی^۸ به

1. Peter Geyl.

۲. Jenkins کیت جنکینز، استاد ارشد نظریه تاریخ و صاحب تألیفات متعددی در حوزه تاریخ نگاری و نظریه تاریخ بویژه از منظر ژانر پست مدرنیسم می‌باشد.

3. Peter Novick.

4. W.B.Gallie.

۵. A. C. Danto فیلسوف تحلیلی.

۶. Leopold Von Ranke (۱۷۹۵-۱۸۸۶) لئوپولد فن رانکه، غالباً اولین مورخ جدید اروپا شمرده می‌شود.

۷. J. G. Droysen (۱۸۰۸-۱۸۸۴) یوهان گوستاو درویزن، مورخ آلمان در تاریخ سیاست پروسه.

8. Deductive Argument.

۱۷۰، دوصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

نتیجه برسند، آنها اسناد و منابع تایید کننده را جدی‌تر به حساب می‌آورند. فیلسوفان برای اثبات نظریات و تأکید بر حقانیت آنها نیازمند گواه و مدرک هستند. برای تشریح ریاضیات، بیوشیمی و تاریخ شواهد نقش و کارایی غایی ندارند، زیرا در این مرحله این تجارب و اسناد هستند که دارای اهمیت می‌باشند، اما این داستان برای فلسفه می‌تواند متفاوت باشد (Williamson, 2009, 209).

ولی از نظر یک عینی‌گرا هنگامی که به اسناد تاریخی لازم و کافی دست یافته باشیم راه برای علم تاریخ گشوده می‌شود. اما اهل هرمنوتیک دانش تاریخ را نسبی و محدود می‌دانند و آن را نه بازسازی دقیق گذشته بلکه حدس و طرح ممکن و محتمل محسوب می‌کنند. همچنین علم جهان‌شمول تاریخ را مبهم و مشکل‌ساز می‌دانند و در بهترین حالت دانایی تاریخی را مسیری معرفی می‌کنند که به افق رویداد نزدیک می‌شود. در این میانه اگر مقصود ما از حقیقت تاریخی صرف رویداد باشد می‌توانیم به یاری اسناد مختلف و ارزش‌گذاری آن اسناد بنا به تکیه‌شان به شواهد عینی ادعا بکنیم که فلان اتفاق در فلان تاریخ روی داده است (مکالا، ۱۳۸۷، ۲۵۸). روزشمار می‌تواند عینی‌گرایانه باشد اما اگر گامی از آن جلوتر نهیم سر و کارمان به ارزش‌ها و تأویل‌ها و فهم‌های متفاوت خواهد افتاد و دیگر از مرحله بیان عینی دور می‌افتیم. اما این فرض بسیار بهتر از شکاکیت‌گرایی بی‌بنیان است که اتکاء ما را به همه چیز به زیر سوال می‌برد. روشن است که طرفداران ارزش‌های هرمنوتیکی ترجیح خود را برتر و والاتر از رهیافت‌های مورخین یا فیلسوفانی می‌دانند که عینیت تاریخی را دست‌یافتنی می‌دانند. بهترین راه برای روبرو شدن با عینیت تاریخی انطباق تفکر تاریخی با شیوه هنرمندان است. در آن صورت می‌توان گفت که تاریخ یک سلسله تصاویر متفاوت ولی نه متناقض از گذشته به ما می‌دهد که هر یک از آنها از زاویه متفاوتی منعکس کننده گذشته است (Walsh, 1960, 17).

هرمنوتیک و عینیت تاریخی

باید به این حقیقت اعتراف نمود که هرچه مکاتب نقاد و پرسشگر و نحله‌های هرمنوتیکی در قرن ما قدرت ظهور بیشتری یافته‌اند در برابر ادراکات اطلاق‌انگارانه عینیت‌گرایانه از خود مقاومت بیشتری نشان داده‌اند. مکاتب جدید که هم در روش و هم ماهیت موضوعات به طرح ایرادات و ابهامات مختلف پرداخته‌اند، نهضت‌های فکری بنیادشکن^۱ که بتدریج از حوزه فلسفه و ادبیات به تاریخ‌نگاری نیز رسیده‌اند آن تصورات قدیم را مورد پرسش قرار می‌دهند (پلام، ۱۳۸۶، ۱۱۹). در یک نگاه تقلیل‌گرایانه حداقل می‌توانیم اینگونه قضاوت نماییم که مورخان در سرزمین‌هایی با باورهای ملی و اقلیمی و علایق فرهنگی و تاریخی زندگی می‌کنند. آنها هرچند به دنبال عینیت تاریخی هستند و می‌خواهند به آن وفادار نیز باشند، اما تاثیر این عوامل گاهی درک

1. Deconstructionist.

تابلی معرفت‌شناختی در باب علمیت و عینیت ۱۷۱

شدنی نیست و به صورت نامحسوس تأثیر خود را می‌گذارد. هگل در درس‌های فلسفه تاریخ خود می‌نویسد: «برای ما به همان اندازه دشوار است که خود را به گذشته بازگردانیم و آن را به وجه شهودی و زنده ببینیم. هگل دو روش عمده را برای درک عینیت تاریخی به ما نشان می‌دهد که می‌تواند ابهام زدا باشد. «ابتدا تاریخ منصفانه از یک کمال مطلوب سرچشمه می‌گیرد. هر مورخی می‌تواند به درستی برای نیل به اصل رویدادها در گذشته در تاریخ به هدف نیل شود. دوم تاریخ عینی باید طبق بررسی عینی طبیعت بشری باشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵۰).

این مقاله را اینگونه به پایان می‌بریم که آیا آنهایی که در دل حادثه تاریخی بوده‌اند بهتر از آن کسانی که با فاصله گرفتن از رویدادها به تحلیل و تفسیر آن پرداخته‌اند، قادر به درک رویدادها نیستند؟ تعبیر دکارت درباره این روایت که آشپز رومی بهتر از یک مورخ رومی قادر به درک تاریخ روم بوده است بیشتر به نظر شکاک بی‌اعتقاد به تاریخ‌نگاری و بیشتر از روی حس انتقام جویی بیان شده است. شاید امروزه ما انقلاب فرانسه را بهتر از کسانی که در آن انقلاب شرکت داشته‌اند بشناسیم، هرچند این سخن نیز می‌تواند اغراق‌آمیز به نظر آید و اهمیت رویداد و درک حادثه تاریخی را کم اثر نماید؛ اما گویای این واقعیت است که عینیت تاریخی علیرغم پیچیدگی‌های فلسفی و روایی قابل درک و دستیابی می‌نماید. ما از مورخ نوعی کیفیت ذهنی توقع داریم و البته نه هر ذهنیتی بلکه ذهنیتی که دقیقاً منطبق با عینیتی باشد که متناسب با تاریخ است. به این ترتیب سخن از یک ذهنیت عملی در میان است که به واسطه عینیت مورد نظر عملی شده باشد. تعبیری که مارک بلوخ از آن با عنوان «حرفه مورخی» یاد کرده است (ریکور، ۱۳۸۹، ۱۲-۱۱). هر دو نیز از تعبیر «کار مورد وثوق مورخ» یاد کرده است (Errigenis and pellerin, 2004, 81).

بازسازی یک رویداد یا در واقع یک رشته از رویدادها یا یک وضعیت یا یک نهاد بر پایه اسناد به معنای تدارک یک رفتار عینی از گونه‌ای خاص اما بی‌چون و چراست؛ زیرا این بازسازی مستلزم آن است که این سند بررسی شود و به حرف درآید و این که مورخ با عرضه یک فرضیه کاری در جهت آن حرکت کند و همین جست‌وجو است که در عین حال که نشانه را به حد شایسته سند معنادار بالا می‌برد، خود گذشته را هم به شایستگی امر تاریخی ارتقاء می‌دهد. سند تا وقتی که مورخ به فکر مطرح کردن سؤالی نیفتاده بود سند نبود و اگر بتوان گفت مورخ سندی در پس پشت خود دارد که بر اساس ملاحظات خود آن را می‌سازد و بر پایه همین امور تاریخی را بنیان می‌نهد؛ از این منظر امر تاریخی به گونه‌ای بنیادی تفاوتی با امور علم دیگر ندارد. درست در معنایی که کانگیلهر^۱ در معارضه‌ای مشابه بیان داشته است که «امر علمی آن چیزی است که علم ضمن پدید آمدن آن را می‌سازد» (ریکور، ۱۳۸۹، ۱۲-۱۱). و این درست همان عینیت است، حاصل فعالیت

1. G. Canguilhem.

۱۷۲ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

روشنند و به همین دلیل است که برخی نام انتقادی را بر آن گذاشته‌اند. هدف تاریخ جان دادن دوباره به اتفاقات نیست، بلکه ترکیب دوباره و بازسازی است؛ یعنی تشکیل و ساختن یک زنجیره گذشته. عینیت تاریخ دقیقاً عبارت است از ترک و رها کردن فکر ایجاد هماهنگی و دوباره جان‌دهی به خواست بلندپروازانه تدارک زنجیره‌های اتفاقات در سطح یک سازش تاریخی. این ماهیت رویکرد جدیدی است که مورخان با تکیه بر یافته‌های آن عینیت تاریخی را معنا می‌کنند. مفهومی که می‌تواند همچنان برای مورخین جدید ابعاد و معانی مختلفی را نشان دهد.

نتایج مقاله

در این مقاله دانستیم که فهم و تفسیر تاریخ در طول قرون با چهار رویکرد همراه بوده است. هر چند تحقق هر یک به معنای انکار دیگری نبوده، اما تحولی روشن را رقم زده است. در قدم اول، تفسیر علم‌شناسانه از تاریخ یا همان الگوی ارسطویی رخ داد. قدم دوم، به پوزیتیویسم عصر روشنگری باز می‌گردد که اصرار به انکار تفسیر کلاسیک از رویدادها داشت. قدم سوم، به پوچ‌انگاری فلسفی از جنس نیچه انجامید. انگاره‌ای که دنیای پست مدرن را نیز تحت تاثیر خویش قرار داد. موج چهارم، به عصر تاریخ‌گرایان منتهی گشته است. علیرغم تفاسیر غایت‌انگارانه، همچنان داوری درباره ابر روایت‌ها با تردیدهایی مواجه است. همه این‌ها نتوانسته اهمیت معرفت علمی از تاریخ را انکار نماید. هرگونه اصرار بر انکار روش‌های منسجم و یا قالبی نتوانسته قطعیت در-باره سیطره نسبی انگاری را به امری محتوم بدل سازد. اثبات علمیت در تاریخ علامت بزرگی پیش پای انکارگرایان قرار داده است. زیرا هر رویداد تاریخی اسیر در چنبره علل تاریخی است و بدون علت ناچاریم به توهم تصادف در تاریخ و یا نظریه دماغ کلویاترا پناه ببریم.

در این مقاله دریافتیم که تحلیل‌های تشکیکی از جنس هیوم و دکارت می‌تواند فرح انگیز و فانتری باشد، اما نمی‌تواند ما را به سکویی قابل اتکا رهنمون شود. طبع بشر علیرغم هرگونه بدله‌گویی و انکار آفرینی محتاج یقینی آرامش آفرین در درک رویدادهای تاریخی است. علمیت تاریخی تا اندازه‌ای می‌تواند این امر را محقق سازد. هر چند باید تاکید کرد که علمیت قطعاً به قطعیت تاریخ منجر نمی‌شود. در این گزار، تعامل تاریخ با رویدادها، تاثیر دانسته‌های یک مورخ و روحیات مورخ نیازمند توجه است. در این میان، تبیین تاریخ با رویکردی مشخص و یکسان است نه دست آویختن به هر روشی حتی بدیع.

توجه به کلیات اهمیت دارد اما نه آنقدر که اصل رویداد را رها نماییم. حادثه مهم است اما نه آنقدر که در گرگ و میش فقدان دیدگاهی مشخص سرگردان شویم. اینک می‌توانیم بر این امر تاکید نماییم که عینیت در تاریخ می‌تواند پلی میان گذشته و حال باشد. اما تردیدی نیست که ما یک راوی بیطرف نیستیم. علیرغم همه

تألی معرفت شناختی در باب علیت و عینیت ۱۷۳

ادعاها درباره کمرنگ بودن عنصر رنگ پذیری یا حتی پرهیز از ایدئولوژی گرایی، در سطحی نازلتر ناچاریم میان روایت‌ها یکی را بر دیگری ترجیح دهیم. تفاسیر تاریخی در دوران ما شکلی هرمنوتیکی نیز یافته‌اند، اما علمیت و عینیت تاریخی ما را از فروافتادن در دام بداهه گرایی و پذیرش غیر علمی رویدادها و فرآیندهای تاریخی باز می‌دارد. از سویی فهم معرفت شناختی را با یکی از مهمترین منابع ادراکی خود پیوند می‌دهد. تاریخ پیوندی معنادار میان مورخان و فلاسفه در ادراکات ایجاد می‌کند. امری که نقطه مشترک این دو فعالیت بشری در علوم انسانی است.

۱۷۴ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

کتابشناسی

- احمدی، بابک. (۱۳۸۷). رساله تاریخ، جستاری در هرمنوتیک تاریخ، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز. آیین‌وند، صادق. (۱۳۸۷). علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پلام، جان هرولد. (۱۳۸۶). مرگ گذشته، ترجمه عباس امانت، تهران: اختران.
- توین‌بی، آنولدا. (۱۳۷۰). مورخ و تاریخ، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
- حضرتی، حسن. (۱۳۸۰). تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی، تهران: نقش جهان.
- ریکور، پل. (۱۳۸۹). «عینیت و ذهنیت در تاریخ»، ترجمه ع. روح‌بخشان، اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۴، سال پنجم (تیر ماه).
- زریاب خوبی، عباس. (۱۳۸۳). گستره تاریخ، تهران: هرمس.
- سانگیت، بورلی. (۱۳۷۹). تاریخ چیست و چرا؟ دورنمای باستانی، مدرنیسم و پست مدرنیسم، ترجمه رویا منجم، تهران: نگاه سبز.
- سروش عبدالکریم. (۱۳۵۷). فلسفه تاریخ، تهران: حکمت.
- سوروکین پ. ا. (۱۳۷۷). نظریه‌های جامعه‌شناسی فلسفه‌های نوین تاریخ، امیر نوروزی، رشت: انتشارات حق شناس.
- شکوری، ابوالفضل. (۱۳۸۰). درآمدی بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری مسلمانان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
- طباطبایی، جواد. (۱۳۷۴). ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، تهران: طرح نو.
- کار، ادوارد هالت. (۱۳۷۸). تاریخ چیست؟، ترجمه حسن کامشاد، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی.
- کالینگوود آر. جی. (۱۳۸۵). مفهوم کلی تاریخ، علی اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران.
- کنارودی، قربانعلی. (۱۳۸۷). عینیت و جایگاه آن در مطالعات تاریخی، محلات، فصلنامه علمی پژوهشی، ش ۵، سال سوم.
- لینتل، دانیل. (۱۳۸۹). «فلسفه تاریخ چیست؟»، ترجمه حمید کوزری، اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۴، سال پنجم (تیر ماه).
- مددپور، محمد. (۱۳۸۷). خودآگاهی تاریخی؛ مبانی نظری تاریخ و تمدن، چاپ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۷). فلسفه تاریخ، قم: صدرا.
- مکالا. سی بی. (۱۳۸۷). بنیادهای علم تاریخ، چستی و اعتبار شناخت تاریخی، احمد گل محمدی، تهران: نشر نی.
- ملائی توانی، علیرضا. (۱۳۸۸). درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران: نشر نی.
- مهتا، ود. (۱۳۶۹). فیلسوفان و مورخان «دیدار با متفکران انگلیس»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- مهرگان، آروین. (۱۳۸۷). نیچه و معرفت‌شناسی، تهران: طرح نو.

تابلی معرفت شناختی در باب علیت و عینیت ۱۷۵

نوذری، حسینعلی. (۱۳۸۷). *فلسفه تاریخ روش شناسی و تاریخ نگاری*، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
والش، دبلیو. اچ. (۱۳۶۳). *مقدمه ای بر فلسفه تاریخ*، ترجمه ضیاء الدین طباطبایی، تهران: امیر کبیر.
هیپولیت، ژان. (۱۳۸۶). *مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل*، ترجمه باقر پرهام، تهران: آگاه.
هارتناک یوستوس. (۱۳۷۸). *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، غلامعلی حداد عادل، تهران: فکر روز
یو کیچی، فو کوساوا. (۱۳۷۹). *نظریه تمدن، چنگیز پهلوان*، تهران: نشر گویو.

Audi, Robert. (1997). *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Second edition, Cambridge press, London.

Errigenis, Ioannis, and Daniel pellerin, Johann Gottfried Herder. (2004). *Another philosophy of history and selected political writings*, Hackett publishing, Canada.

Maritain, Jacques. (1966). *on the philosophy of history*, university of notre dame.

Niznik, Joseph and John T. Sanders. (1996). *Debating the State Of Philosophy*, prager, London.

Stanford, Michael. (1998). *An Introduction to the Philosophy of History*, Blackwell Published.

Walsh, William Henry. (1960). *Philosophy of history*, harper track book publisher, New York.